

نفی دوگانه در عصر بربریت: عبور طبقاتی از ماشین جنگی امپریالیسم و استبداد بورژوازی داخلی

غرب آسیا در مسلخ بحران‌های ساختاری سرمایه

در تحلیل دینامیک‌های مخرب نظام سرمایه‌داری جهانی و تخصیقات امپریالیستی، غرب آسیا همواره یکی از خونین‌ترین آوردگاه‌های تضاد منافع، انباشت سرمایه و غارت امپریالیستی بوده است. تقابلات نظامی و تهدیدات مستمر قدرت‌های غربی علیه کشورهای پیرامونی، به هیچ‌وجه یک مناقشه ژئوپلیتیک ساده یا تقابل انتزاعی «دموکراسی در برابر دیکتاتوری» نیست، این توحش عریان، نمودی بارز از بحران‌های ساختاری سرمایه‌داری جهانی به‌ویژه بحران اضافه‌انباشت و تلاش جنون‌آمیز بلوک هژمونیک در حال افول برای حفظ سلطه از طریق تکیه بر میلیتاریسم است.

در این میان، رویکرد طبقه کارگر و نیروهای مترقی، نیازمند تحلیلی دیالکتیکی و عبور از دوگانه‌های کاذب و ایدئولوژیک است. ما نیازمند مرزبندی قاطع، بی‌رحمانه، همزمان با ماشین جنگی امپریالیسم (به سرکردگی ایالات متحده و بازوی منطقه‌ای اش، صهیوفاشیسم اسرائیل) و ارتجاع سرمایه‌داری هستیم. رهایی توده‌ها تنها از طریق درک این واقعیت است که این دو نیرو، به‌رغم تخصیقات ظاهری، در سرکوب تاریخی نیروی کار و استثمار طبقات فرودست، منفعی همسو دارند.

بربریت امپریالیستی و استراتژی تخریب نیروهای مولد و زیرساخت‌ها

سرمایه‌داری در فاز امپریالیستی خود، برای بازتولید هژمونی اش به «تخریب خلاق» و «انباشت از طریق سلب مالکیت» نیازمند است. اظهارات تهاجمی، نژادپرستانه و تحقیرآمیز رهبران امپریالیسم — از جمله دکترین‌های ترامپ و نومحافظه‌کاران — مبنی بر «بازگرداندن کشورها به عصر حجر» و ادعاهای مالکانه و گانگستری نسبت به منابع انرژی و شریان‌های اقتصادی، ماهیت غارتگرانه و بحران‌زده‌ی امپریالیسم را عریان می‌سازد. در این دکترین نظامی جدید که نقاب لیبرال-دموکراسی را به کناری نهاده، هدف صرفاً «تغییر رژیم» (Regime Change) یا تغییر در ساختار سیاسی نیست، بلکه نابودی کامل ظرفیت‌های تولیدی، نیروهای مولد و زیرساخت‌های مادی ملت‌ها است.

تجلی عریان این استراتژی مبتنی بر بربریت را می‌توان در رفتارها جنون‌آمیز اخیر دونالد ترامپ مشاهده کرد؛ جایی که او در توییتر، ضمن اشتراک‌گذاری وقیحانه‌ی تصاویر بمباران وحشیانه ایران، با ادبیاتی فاشیستی اعلام می‌کند که از اولتیماتوم داده شده تنها ۴۸ ساعت باقی مانده و پس از آن «جهنم به روی ایرانی‌ها باز خواهد شد». در نظم سرمایه‌داری بحران‌زده‌ی کنونی، قبح جنایت و کشتار جمعی چنان شکسته و توحش چنان در سطح جهانی سیستماتیک شده است که رئیس‌جمهور هارترین قدرت امپریالیستی، در نهایت انحطاط ایدئولوژیک، دقیقاً در «شب عید پاک» که در صورت‌بندی مذهبی‌شان نماد صلح و رستگاری است، تصویر کشتار و ویرانی را به عنوان یک دستاورد به نمایش می‌گذارد. این پورنوگرافی خشونت، نشانه‌ای روشن از ذات ضدانسانی سیستمی است که برای حفظ هژمونی خود و تحمیل اراده اش، از تبدیل کردن زیست‌بوم مادی طبقه کارگر و زحمتکشان به یک دوزخ واقعی هیچ ابایی ندارد.

بمباران اهداف غیرنظامی نظیر پل‌های ارتباطی، نیروگاه‌های برق و آب، و صنایع پایه‌ای همچون فولاد، پتروشیمی و سیمان، نه تنها در قوانین خود آمریکا جنایت جنگی است، بلکه یک تلاشی سیستماتیک و اقتصادی برای متلاشی کردن پایه‌های حیات مادی جامعه است. امپریالیسم نابودی زیرساخت‌ها، دو هدف عمده را دنبال می‌کند:

نخست، فلج کردن توانایی مقاومت و استقلال اقتصادی کشور پیرامونی؛ و دوم، ایجاد بازاری بکر برای صدور سرمایه‌های غربی در دوران «بازسازی» پس از جنگ. این استراتژی شوم، بازسازی کشور را برای دهه‌ها به تعویق می‌اندازد، فرآیند پروولتریزه شدن جامعه را تسریع می‌کند و طبقه کارگر را به قعر فلاکت، بیکاری ساختاری و وابستگی مطلق به نهادهای مالی امپریالیستی (نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) سوق می‌دهد. جنگ امپریالیستی، در عریان‌ترین شکل خود، جنگ علیه شرایط مادی حیات طبقه کارگر است.

ماهیت طبقاتی حاکمیت داخلی: استبداد و سرکوب پرولتاریا

یکی از بزرگترین خطاهای استراتژیک و انحرافات تحلیلی در میان بخش‌هایی از چپ تقلیل‌گرا (موسوم به چپ اردوگاهی)، قرار دادن حاکمیت‌های درگیر با غرب در جایگاه «نیروهای ضدامپریالیست» یا مقاومت متری است. این نگاه غیرطبقاتی، واقعیت اقتصاد سیاسی داخلی را نادیده می‌گیرد. حاکمیت مستقر در کشورهای درگیر، نه یک نیروی رهایی‌بخش، بلکه نماینده‌ی هارترین شکل از سرمایه‌داری و استبداد بورژوازی نظامی-مالی است که با ایجاد شکاف‌های عمیق طبقاتی، استثمار نیروی کار ارزان، موقتی‌سازی قراردادها و فساد ساختاری، جامعه را از درون تهی و مستهلک کرده است.

طبقه‌ی حاکم، بقای خود را نه در رفاه توده‌ها، بلکه در نظامی‌گری و حفظ انحصارات اقتصادی می‌بیند. در هنگامه‌ی بحران، این حاکمیت نه تنها در برابر هجوم خارجی هیچ‌گونه تدارک عملی برای حفاظت از جان شهروندان و طبقات فرودست (مانند ایجاد پناهگاه‌های استاندارد، سیستم‌های دفاع شهری یا حتی پخش آژیر خطر در زمان بمباران) در نظر نمی‌گیرد، بلکه از سایه شوم جنگ به عنوان یک «مآده آسمانی» برای تسویه حساب‌های داخلی و سرکوب خشن جنبش‌های اجتماعی بهره می‌برد.

تداوم ماشین سرکوب، زندانی کردن فعالان کارگری، معلمان، دانشجویان، و اعدام معترضان در اوج بحران‌های نظامی، نشانه‌ای روشن از تحلیل ماتریالیستی ماست: تضاد اصلی و آنتاگونیستی این سیستم نه با نظام سرمایه‌داری جهانی، بلکه با طبقه کارگر و نیروهای متری داخلی است. شعارهای ضدآمریکایی و ضد استعماری، صرفاً پوششی ایدئولوژیک برای پنهان کردن غارت منابع عمومی، سرکوب سندیکاها، مستقل و تحمیل ریاضت اقتصادی بر دوش زحمتکشان است. آن‌ها خواهان نابودی امپریالیسم نیستند، بلکه خواهان سهم بیشتری از کیک اقتصاد جهانی و به رسمیت شناخته شدن منطقه نفوذشان توسط کلان سرمایه‌داری جهانی‌اند.

تضادهای جهانی، زوال هژمونی تک‌قطبی و رقابت‌های بلوک‌های سرمایه‌داری

توسل جنون‌آمیز محور غربی به جنگ و نظامی‌گری عریان در غرب آسیا و شرق اروپا، نشانه‌ای از قدرت بلاعزل نیست، بلکه بازتابی از وحشت ابرقدرتی است که هژمونی بلامنازع سیاسی و اقتصادی خود را در خطر می‌بیند. ایالات متحده، در مواجهه با بحران‌های انباشت سرمایه در داخل و افول نرخ سود، به صدور بحران از طریق میلیتاریسم روی آورده است. فشارها و تهدیدات مستمر رهبران جناح راست آمریکا علیه متحدان سنتی خود در اروپا (در چارچوب ناتو) برای مشارکت در جنگ و تأمین هزینه‌های سرسام‌آور آن، شکاف‌ها و تضادهای درونی جبهه امپریالیستی را نمایان می‌کند.

در سوی دیگر این دیالکتیک جهانی، ما شاهد ظهور بلوک‌های جدید سرمایه‌داری هستیم. قدرت‌های اقتصادی نوظهور مانند چین، نه به عنوان یک آلترناتیو سوسیالیستی، بلکه به عنوان یک امپریالیسم در حال صعود، با نگاهی کاملاً پراگماتیک و مبتنی بر انباشت سرمایه، به دنبال حفظ منافع تجاری، استثمار نیروی کار جهانی و تسلط بر زنجیره تأمین کالاهای استراتژیک (نظیر قطعات الکترونیکی، انرژی، و فلزات کمیاب) از مسیرهای کلیدی هستند. استراتژی آن‌ها بر نفوذ اقتصادی استوار است، اما در ذات خود، تلاشی برای بازتوزیع جغرافیای استثمار سرمایه‌داری است.

کشورهای منطقه و بورژوازی‌های کمپرادور محلی نیز با درک این توحش لجام‌گسیخته‌ی غرب و تغییر توازن قوا، در تلاش‌اند تا با تنوع‌بخشی به متحدان خود و چرخش به سمت بلوک‌های جدید (مانند بریکس یا پیمان شانگهای)، بقای اقتصادی و سلطه طبقاتی خود را تضمین کنند. این یک بازی شطرنج میان سرمایه‌داران بزرگ جهانی و منطقه‌ای است که پیاده‌نظام قربانی آن در تمام جبهه‌ها، طبقه کارگر است.

۴ رسالت تاریخی چپ مستقل؛ استراتژی «نفی دوگانه» و پراتیک رهایی‌بخش

در چنین کارزار پیچیده و خونینی که دو نیروی ارتجاعی (امپریالیسم غربی و بورژوازی داخلی) جامعه را به گروگان گرفته‌اند، موضع نیروهای چپ مستقل، کمونیست‌ها و جنبش‌های کارگری باید بر اساس پرنسیپ‌های تغییرناپذیر «انترناسیونالیسم پرولتری» و دفاع قاطع از منافع استراتژیک توده‌ها استوار باشد. ما در اینجا با استراتژی «نفی دوگانه» (نفی همزمان امپریالیسم و دیکتاتوری سرمایه‌داری داخلی) مواجهیم که شامل محورهای عملیاتی زیر است:

• دفاع از جامعه و طبقه در برابر امپریالیسم:

مخالفت قاطعانه با هرگونه مداخله نظامی، تهدید به جنگ، بمباران زیرساخت‌ها و تحریم‌های کور اقتصادی که مستقیماً حیات، بهداشت و معیشت مردم را هدف قرار می‌دهد، وظیفه بی‌قید و شرط هر نیروی مترقی و آزادی خواهی است. تحریم‌های اقتصادی، سلاح کشتار جمعی خاموشی هستند که بورژوازی داخلی را فربه‌تر (از طریق بازار سیاه و رانت تحریم) و سفره‌ی کارگران را خالی‌تر می‌کنند. شرکت در و سازماندهی جنبش‌های ضدجنگ جهانی برای توقف ماشین کشتار بلوک غرب، و افشای پیوند ارگانیک میان مجتمع‌های نظامی-صنعتی غرب با فجایع در کشورهای پیرامونی از جمله در غرب آسیا، یک ضرورت تاریخی است. ما از صلح دفاع می‌کنیم، اما صلحی که پیش شرط مبارزه طبقاتی داخلی است، نه صلح گورستانی دیکته‌شده توسط ایالات متحده و ناتو.

• پرهیز از خودسانسوری و مرزبندی آشتی‌ناپذیر با ارتجاع حاکم:

مخالفت با جنگ امپریالیستی به هیچ‌وجه، تحت هیچ شرایطی، نباید به معنای سکوت در برابر جنایات و استثمار حاکمیت داخلی تعبیر شود. فعالین چپ مترقی و مارکسیست‌ها نباید خود را به بهانه «شرایط حساس کنونی» سانسور کند. ما باید با صدای بلند و رادیکال اعلام کنیم نظامی که فعالان کارگری را به بند می‌کشد، زنان را در خیابان‌ها سرکوب می‌کند، اقلیت‌های ملی را به حاشیه می‌راند و شکاف طبقاتی عظیمی آفریده است، فاقد هرگونه مشروعیت سیاسی برای پرچمداری مقاومت ملی است. شکست دادن امپریالیسم تنها توسط توده‌های آزاد و آگاه ممکن است، نه توسط جامعه‌ای که زیر چکمه‌های استبداد داخلی له شده است.

• افشا و طرد اپوزیسیون راست‌گرای وابسته در داخل و در تبعید

سیاست‌های سرکوبگرانه و ارتجاعی حاکمیت در دهه‌های گذشته، فضای تنفس و یارگیری را برای نیروهای راست‌گرای فرصت‌طلب، سلطنت‌طلبان و جریان‌های لیبرال وابسته فراهم کرده است. این جریان‌های ورشکسته، در کمال انحطاط سیاسی و اخلاقی، با پرچم قدرت‌های جنگ طلب غربی و متجاوزان اشغالگر (نظیر فاشیسم صهیونیستی) هم‌سو شده و صراحتاً خواهان بمباران زیرساخت‌های کشور و افزایش تحریم‌ها علیه مردم خود هستند. آن‌ها در آرزوی آنند که سوار بر تانک‌های امریکا و ناتو یا بمب‌افکن‌های بیگانه، به قدرت بازگردند تا چرخه استثمار سرمایه‌داری را این بار با اتصال مستقیم به متروپل امپریالیستی بازتولید کنند. باید این پیوند شوم و کثیف میان ارتجاع استبدادی داخلی (که مردم را به ستوه آورده) و اپوزیسیون راست وابسته خارجی (که آماده‌ی فروش کشور است) را افشا کرد. این دو لبه‌ی یک قیچی علیه طبقه کارگر هستند.

افق‌رهایی بخش پرولتاریا

تحلیل نهایی ما به عنوان مارکسیست‌ها روشن است: رهایی طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم، نه از لوله تفنگ ماشین جنگی امپریالیسم و بمب‌های اهدایی ناتو بیرون می‌آید، و نه در سایه حاکمیت‌های الیگارشیکی، فاسد و سرکوبگر داخلی محقق می‌شود. انتخاب بین جنگ طلبان واشنگتن/تل‌آویو و مستبدان محلی، انتخاب بین دو نوع مرگ است: مرگ سریع با بمب، یا مرگ تدریجی با استثمار و سرکوب. ما این دوگانه کاذب را در هم می‌شکنیم. تنها راهکار دیالکتیکی و ماتریالیستی، بازگشت به نیروی لایزال مبارزه طبقاتی است. این امر مستلزم تقویت همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر، گسترش جنبش‌های اصیل ضدجنگ با هویتی کاملاً مستقل و ضدسرمایه‌داری، و سازماندهی نیروهای مترقی در شوراها، سندیکاها و نهادهای دموکراتیک است.

تنها با عبور تاریخی از دوگانه «امپریالیسم-ارتجاع داخلی» و با اتکا به نیروی خودآیین پرولتاریاست که می‌توان از متلاشی شدن کامل زیرساخت‌های مادی جامعه جلوگیری کرد. وظیفه ما روشنگری، سازماندهی و تدارک برای روزی است که توده‌ها، هم دست‌گارتگر امپریالیسم را از منابع خود کوتاه کنند و هم ماشین سرکوب بورژوازی داخلی را در هم بشکنند تا افقی برای یک جامعه سوسیالیستی و رهایی واقعی انسان کارگر ترسیم گردد.

چه باید کرد؟ استراتژی بقا و رهایی: ضرورت تاریخی برپایی «جبهه چپ انقلابی»

در اینجا ممکن است با یک پرسش به ظاهر پراگماتیک، بدبینانه و البته برآمده از واقعیتی تلخ مواجه شویم: در میانه غرش جنگنده‌ها، بمباران وحشیانه زیرساخت‌ها، و تداوم بی‌وقفه‌ی ماشین سرکوب داخلی، سازماندهی نیروهای مترقی در قالب شوراها، سندیکاها و نهادهای دموکراتیک اساساً چگونه امکان‌پذیر است؟ آن‌هم در شرایطی که نیروهای چپ، کارگری و پیشرو چه در خفقان و سرکوب داخل کشور و چه در تبعید، از معضل تاریخی «پراکندگی» و تشتت تشکیلاتی رنج می‌برند؟

پاسخ مارکسیستی به این پرسش، نه فرار به سوی انفعال است و نه دل‌خوش کردن به ناجیان دروغین و آلترناتیوهای راست‌گرای وابسته. درست در لحظه‌ای که امپریالیسم جهانی، صهیونیسم و کلان‌سرمایه‌داری، تمامی متحدان، نهادهای مالی و بازوهای نظامی خود را برای تحمیل یک جنگ ویرانگر فرامی‌خوانند و یک «نیروی جهنمی» و منسجم را در سطح منطقه‌ای و جهانی برای حفظ هژمونی خود سازمان می‌دهند، تقابل با این هیولا با دست‌های خالی و در انزوا، یک خودکشی سیاسی است. در برابر انترناسیونالیسم جنگ‌طلب سرمایه، ضرورت‌گریزناپذیر و حیاتی این است که نیروهای انقلابی نیز ضدمحمله‌ی خود را با تشکیل یک «جبهه چپ انقلابی» در سه سطح کشوری، منطقه‌ای و جهانی سازماندهی کنند. سازمان‌یابی در زمان جنگ و بحران، یک کالای لوکس روشنفکرانه نیست، بلکه تنها ابزار بقای فیزیکی و دفاع طبقاتی است (هسته‌های همبستگی در محلات، کمیته‌های امداد مستقل کارگری، و شبکه‌های مخفی ارتباطی، دقیقاً نطفه‌های همین نهادهای شورایی در دل دوزخ بحران هستند).

ما باید این درک تئوریک را به یک پراتیک روزمره تبدیل کنیم که سرمایه‌داری یک کل درهم‌تنیده و جهانی است؛ از این رو، نبرد با آن و ماشین جنگی‌اش نیز ماهیتاً نمی‌تواند به مرزهای اتوپیایی یک دولت-ملت محدود بماند. همبستگی جهانی طبقه کارگر صرفاً یک شعار اخلاقی، رمانتیک یا آرمان‌گرایانه نیست، بلکه پاسخی دیالکتیکی و عینی به دینامیک مادی سرمایه‌داری معاصر است. زمانی که کارل مارکس مانیفست خود را با طنین «کارگران جهان، متحد شوید!» به پایان رساند، در حال موعظه‌ی اخلاقی نبود؛ او بر یک واقعیت ساختاری انگشت می‌گذاشت: سرمایه فراملی عمل می‌کند و اگر پرولتاریا در حصار مرزهای ملی محبوس بماند، همواره در برابر هجوم سرمایه یک گام عقب‌تر و بی‌دفاع خواهد بود. امروزه با تسلط زنجیره‌های تأمین چندملیتی و سیاست‌های نئولیبرالی تحمیل‌شده از سوی نهادهای گلوبال (نظیر صندوق بین‌المللی پول)، کارگری که در ایران زیر چکمه‌های خصوصی‌سازی، استبداد، قراردادهای موقت و تهدید بمب‌افکن‌ها له می‌شود، در پیوند ساختاری با استثمار کارگران در سایر نقاط جهان است.

از این منظر، سازماندهی یک بلوک و جبهه منطقه‌ای اهمیتی استراتژیک می‌یابد. کشورهای منطقه (از همسایگانی چون ترکیه و عراق گرفته تا لبنان و فلسطین و ...)، نه تنها در یک جغرافیای ملتهب محصورند، بلکه در جایگاه خود در زنجیره جهانی ارزش، انباشت مبتنی بر سلب مالکیت، و شکل‌های سرکوب بورژوازی حاکم، شباهت‌های ارگانیکی دارند. تجربه مقاومت‌سندیکاها، مستقل، اعتصابات کارگران معادن و فلزکاران در ترکیه، یا مبارزات خیابانی زحمتکشان در عراق و لبنان، باید با مبارزات کارگران ایران پیوند بخورد. این همبستگی منطقه‌ای، دیوار انزوایی را که حاکمیت‌های استبدادی به نام «امنیت ملی» دور مبارزات کارگری می‌کشند در هم می‌شکنند، سرکوب داخلی را بی‌اثرتر می‌کند و وضعیت پرولتاریا را به یک کانون فشار در سطح بین‌المللی ارتقا می‌دهد. هم‌افزایی عملی، از هم‌زمانی اعتصابات گرفته تا کارزارهای مشترک منطقه‌ای علیه جنگ و سرمایه‌داری حاکم قدم اول در شکستن تشتت نیروهاست.

اما این بینش بین‌المللی، اگر در سطح منطقه متوقف بماند، همچنان ابتر است. پیوندهای منطقه‌ای تنها پل‌هایی برای اتصال ارگانیک به جنبش جهانی کارگری و ضد‌امپریالیستی هستند. پراکندگی دردناک نیروهای مترقی، چه در داخل و چه در میان دیاسپورای تبعیدی، تنها زمانی درمان می‌شود که حول یک «پلتفرم مشترک و مستقل» مفصل‌بندی شود؛ پلتفرمی که هم‌زمان علیه جنگ امپریالیستی، علیه دیکتاتوری سرمایه‌داری داخلی، و علیه اپوزیسیون راست‌گرای وابسته می‌جنگد.

پایبندی به استراتژی «نفی دوگانه» و تلاش بی‌وقفه برای ساخت این جبهه انقلابی جهانی، البته که یک تضمین جادویی برای پیروزی شبه‌معجزه‌آسا نیست؛ اما تنها قطب‌نمای دیالکتیکی است که جهت درست تاریخ را به ما نشان می‌دهد. جنبش کارگری ایران، برای خروج از چرخه‌ی ویرانگر «جنگ خارجی - سرکوب داخلی»، ناگزیر است تصویر خود را در آینده‌ی مبارزات هم‌سرنوشتانش در سراسر جهان بازشناسد. تنها با این راهبرد است که می‌توانیم گام‌به‌گام از تشتت یأس‌آور کنونی فاصله بگیریم و زیربنای جنبشی را پی‌ریزی کنیم که نه تنها ماشین جنگی امپریالیسم را متوقف می‌سازد، بلکه بساط استثمار و استبداد را نیز در هم می‌پیچد و رهایی واقعی را محقق می‌کند.

آرش حسام

۱۶ فروردین ۱۴۰۵

منتشر شده در سایت فدائی

<https://fedayi.org>
webmaster@fedayi.org